

دو شاه در یک اقلیم!

(نگاهی به مراودات و قرابت احوال شاه نعمت‌الله ولی و شاه قاسم انوار)

دکتر حسن نصیری جامی*

دانشگاه آزاد اسلامی واحد تربت جام

(تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۱، تاریخ تصویب: ۹۰/۳/۱۲)

چکیده

پایان قرن هشتم و سراسر قرن نهم (عصر تیموریان) از دوره‌های مهم و مؤثر در شکل‌گیری و بسط فرقه‌ها و گرایش‌های عرفانی در قلمرو نظام خانقاهی ایران - و خصوصاً خراسان بزرگ - بوده است. شاه نعمت‌الله ولی و شاه قاسم انوار از بزرگان ادب و عرفان این دوره به شمار می‌آیند؛ عارفانی با لقبی هم‌گون و تأمل‌برانگیز که گرایش‌های عرفانی و خانقاهی آنان با تمایلات حاکمان دوره تیموری و پیران فرقه‌ی متفرد خانقاهی آن عصر (نقشبندیه) هم‌گون و سازگار نبوده است.

در این مقاله به مراودات و قرابت احوال این دو عارف شاعر و نیز جای‌گاه آن در نظام خانقاهی عصر تیموری پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی:

شاه (به عنوان لقبی تکریمی و خانقاهی)، شاه نعمت‌الله ولی، شاه قاسم انوار.

هر چند سعدی در گلستان آورده:

« ده درویش در گلیمی بخشیند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند. » (سعدی، ۱۳۶۸: ۶۰)

ولی سال‌ها بعد از وی - و در خراسان - دو شاه نامدار می‌زیستند که هر دو سر حلقه‌ی درویش‌سیرتان عصر خویش بودند و نام و آوازه‌ای بلند در شاهی نیز داشتند، و در اقلیم و قلمرو ادب و عرفان عصر خویش خوش درخشیدند، و از سرآمدان بودند؛ شاه نعمت‌الله ولی (۸۳۴ - ۷۳۱ ق) و شاه قاسم انوار (۸۳۷ - ۷۵۷ ق).

در احوال و اقوال و سلوک این دو عارف شاعر هم‌عصر قرابت‌های بسیاری دیده می‌شود که در این مجال، به مهم‌ترین و برجسته‌ترین وجوه قرابت و تعامل آنان اشاره می‌گردد:

مسلماً لقب «شاه» برای این دو عارف شاعر از سرشکوه و سلطنت پادشاهی و کشورگشایی نبوده است و این دو لقب و عنوان را باید در گروه القاب تکریمی و عناوین متعارف خانقاهی عصر تیموریان برشمرد. گویا این القاب مورد قبول و پسند خاطر و باور این عارفان شاعر نیز بوده است. شاه نعمت‌الله ولی در بعضی اشعارش گوشه‌چشمی به این لقب داشته و آن را به کنایه به کار برده است. مثلاً در ابیات زیر - که تماماً ابیات تخلص است - وی استطراداً به این لقب اشاره داشته:

— نعمت‌الله تا گدای کوی اوست نزد شاهان پادشاهی دیگر است

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۸۰: ۶۳)

— نعمت‌الله پادشاهی می‌کند در همه عالم ولایات وی است

(همان: ۱۱۰)

— سلطان خیر ندارد از حال نعمت‌الله اسرار پادشاهی مرد گدا چه داند

(همان: ۱۹۹)

— نعمت‌الله سید شاهان بود گر چه هست از بندگان شمس‌الدین

(همان: ۴۱۵)

هم چنین در شعر و سخن قاسم انوار نیز این توجه و قبول لقب شاهی دیده می‌شود، و وی نیز گاه - استطراداً - به این لقب اشاره داشته:

— چو قاسم شاه شد در چاه عالم ازین چاه و ازین زندان چه گوید؟

(انوار، ۱۳۳۷: ۱۶۵)

— قاسم کجا رسی به وصالش؟ عجب مدار او شاه بی‌نشان و تو با نام و با نشان

(همان: ۲۴۸)

— چو شاهی از گدایی یافت قاسم گدایی می‌کند در پادشاهی

(همان: ۳۲۲)

از نکات قابل توجه در گستره‌ی باور شاهی این دو عارف، نوع سلوک و چگونگی خرّقه‌پوشی و اطوار خانقاهی آنان است. در بعضی رفتارها و باورهای خانقاهی این دو عارف توجه به لوازم (نام‌ها و القاب و لوازم) شاهی - گویا به قرینه‌ی پادشاهی ظاهر - نیز دیده می‌شود.

در مقامات شاه نعمت‌الله ولی به حکایاتی برمی‌خوریم که در آن‌ها فراوان به اصطلاحاتی هم‌چون: «بیعت»، «تاج»، «کسوت» و ... اشاره شده است. از جمله:

«و دیگری سید منهاج چنین گویند: که هرکس از مخلصان و مریدان کسوتی و خرّقه‌ای که به نظر کیمیا اثر آن حضرت می‌رسانیدند، ایشان بیعت می‌دادند و کسوت می‌پوشانیدند و گاهی تاج نمد مالیده‌ای بلند و چند روزی ترک لباس می‌نموده‌اند، تا وقتی که سید منهاج این تاج دوازده ترک به نظر آن حضرت رسانیده و رخصت دوختن طلب کرده‌اند، مقرر داشته‌اند.» (ژان اوبن، ۱۳۶۱: ۱۰۳ - ۱۰۲)

در احوال و اقوال شاه قاسم انوار نیز این رفتارها و باورها به چشم می‌خورد. گویا وی نیز در مسند شیخی و شاهی خویش به مریدان درویش و مریدان مخلص (تاج‌پوشان) هم‌چون شاهان بار می‌داده و علم و هیمنه‌ای در شاهی و مرشدی داشته است. بخشی از یک حکایت که در مقامات شاه نعمت‌الله درج شده است مؤید این نکته درباره‌ی شاه قاسم انوار است:

«... در هر منزل که بودندی وحدت و غزلت داشتندی، اگرچه لایزال درویشان و تاج‌پوشان در خدمت مقیم می‌بودند. و چون به خدمت حضرت سید قاسم انوار رسیده بودند ایشان را در پای عَلم بار داده بودند و تا بودند آن‌جا بودند.» (ژان اوبن، ۱۳۶۱: ۱۰۱)
 شاه قاسم انوار این نکته و باور را در زبان شعر و غزل نیز آورده است و نهایت فقر و فنا را در جلوه‌ی تاج بر سر بودن و عَلم برداشتن - به باور خانقاهی خویش - می‌داند:

فقر یعنی فنای صرف کند تقد قلب تو را تمام عیار
 چون عیارت تمام گشت تمام تاج بر سر نه و علم بردار
 (انوار، ۱۳۳۷: ۱۷۴)

این دو شاه (شاه نعمت‌الله ولی و شاه قاسم انوار) در یک عصر می‌زیسته‌اند، عصری که در نزد مورخان به عصر تیموری (دوره‌ی تیموریان) مشهور است.
 شاه نعمت‌الله ولی در سال ۷۳۱ هجری در شهر حلب به دنیا آمد، (ژان اوبن، ۱۳۶۱: ۲۷۴ و ۲۱) و عمری طولانی - قریب به یک قرن - را در قلمرو جغرافیایی ایران گذرانید که بخش گران‌بار و پُر اعتلای آن در قلمرو ماوراءالنهر (فرارود) و خراسان سپری شد، و هر چند امیران و فرمان‌روایان بسیاری از ناحیه‌ی فارس و اصفهان او را به دیار خویش می‌خواندند ولی وی جویای سمرقند بود و میلی با هرات دلجو و پرآوازه‌ی آن دوران داشت. وی در این‌باره دارد:

مکن دعوت مرا شاها به شیراز و به اصفهان که دارم با هری میلی و جویای سمرقندم

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۸۰: ۳۳۷)

اما دوران حضور وی در سمرقند و هرات مصادف است با دوران اقتدار و فرمان‌روایی امیر تیمور گورکانی (۸۰۷ - ۷۳۶ هجری). به تعبیری، در آن دوران سمرقند میزبان و دارالملک دو شاه مقتدر بود؛ اقتدار و صولت کشورگشایی‌های امیر تیمور، و نام‌آوری‌ها و آوازه‌ی مریدپروری و مرشدی شاه نعمت‌الله ولی. آوازه‌ای که چندان به مذاق رقیبان و نظام‌توان مند خانقاهی عصر (= نقشبندیان) در سمرقند خوش نیامد و:

«امیرسید کلال که مشایخ نقشبندیه بدو انتساب دارند از این معنی برآشفت، خدمت امیر تیمور سعایت کرد که سید (= شاه نعمت‌الله ولی) را داعیه‌ی خروج و سلطنت است. او را ازین صفحات باید بیرون کرد که فسادى روی ندهد.» (معصوم‌عل‌شاه، ۱۳۷۴: ۱۳۵/۴)

گویا این سعایت‌ها بر امیر تیمور اثر نمود و وی نیز از نفوذ معنوی و «کثرت ازدحام خلق و معتقد شدن خواص و عوام و ملتفت گشتن ایشان به ملازمت آستانه‌ی معلّا» در ظنّ و گمان افتاد. - و سلاطین را احتمالات به خاطر می‌رسد! - و به دیدار شاه نعمت‌الله رفت. و به تعریض به وی گفت:

«مخدوم زاده! در یک شهر دو پادشاه نتواند بودن. یا شما باشید یا من!» (زان اوین، ۱۳۶۱: ۲۸۱)

همین سعایت‌ها و تعریض‌ها سبب شد که شاه نعمت‌الله دل از سمرقند و دیار خراسان برگردد و پس از چندی توقف در هرات راه کوهبنان و توطّن در ماهان را پیش گیرد.

اما هرات برای شاه نعمت‌الله، توقف‌گاهی، پُر میمنت بود و فرخندگی «قران سعدین» زندگی را در پی داشت. مؤلف طرایق الحقایق درباره‌ی دل‌کندن شاه نعمت‌الله از سمرقند و دل‌دادن وی در هرات نوشته است:

«... بعد از آن که خاطر امیر تیمور از کثرت فدویان جناب سید پریشان گردید، خواهش نمود که از مملکت توران به ملکی دیگر توجه نماید... جناب سید بعد از آن روانه‌ی مرو شد و به خانه‌ی خواجه زکریای باغی فرود آمد، و در هفت فرسخی آنجا طرح خانقاه و باغ و عمارتی نموده ... به مشهد مقدّس آمد و یک اربعین به سرآورد. پس به هرات رفت و در محله‌ی سید مغفور میرحسینی سادات - صاحب سوالات گلشن راز و رسائل دیگر - بماند، و چون میرحسینی وصیت نموده بود که بعد از من سیدی بزرگوار به فلان نشان به هرات آید، دختر میرعمادالدین حمزه حسینی را - که صبیّه زاده‌ی من است - خواستگار شود، البته بدهید که امانت اوست. لَهذا ردّ امانت به اهل شد و قران سعدین گردید.» (هدایت، ۱۳۸۲: ۱۳۶/۴)

در همین سال‌ها - شاید چند سال بعد، سال ۷۷۹ هجری - و در همین قلم‌رو، شاه قاسم انوار در «خانقاه جدیدی» شهر هرات «رساله‌ی در بیان علم» را تصنیف کرد.

(جامی، ۱۳۷۵: ۵۹۲)

زندگی و حضور این شاه درویش نیز از این منظر بسیار شبیه شاه نعمت‌الله ولی است. اگر امیر تیمور، شاه نعمت‌الله را از بیم کثرت مریدان و قبول عامه از سمرقند راند و وی چندی به ملک هرات روی آورد، تاریخ گواه است که فرزند وی، شاهرخ میرزا نیز - که عهده‌دار ملک هرات بود - به سبب سعایت‌ها و سوءظن‌هایی که پس از کارد خوردنش در سال ۸۳۰ هجری پیش آمد، شاه قاسم انوار را از هرات اخراج نمود و شاه قاسم نیز به جبر و اضطرار راه سمرقند را پیش گرفت و چندی در آن سامان، سامان نومییدی کرد، و تبعید را گذراند.

جای‌گاه و منزلت شاه قاسم انوار در هرات و نام و آوازه‌ی وی در مسند شیخی و «شاهی» و نیز کثرت مریدان و اصحاب وی دقیقاً یادآور و هم‌گون با منزلت و آوازه‌ی شاه نعمت‌الله در سمرقند بود. بسیاری از علمای ظاهر عصر - که غالباً مشایخ نقش‌بندی بودند - با وی از در عناد و مخالفت درآمدند و وی به قول عبدالرزاق کرمانی: «با وجود مخالفت علمای ظاهر، قریب یک قرن در دارالسلطنه‌ی هرات آواز کوس توحید به کاخ صماخ علمای متعصب می‌رسانید.» (ژان اوین، ۱۳۶۱: ۶۶)

در حقیقت واقعه سوء قصد به جان شاهرخ فرصتی مغتنم را برای شاه و مشایخ مخالف پیش آورد که وی را به جرم هم‌دلی و هم‌داستانی با مخالفان شاه از هرات برانند. جامی درباره‌ی این واقعه آورده است:

«در تاریخ سنة ثلاثین و ثمانائه (۸۳۰ هجری) پادشاه وقت (= شاهرخ میرزا) را در [مسجد] جامع هرات شخصی زخمی نمود. چنان معلوم شد که وی در لنگر خدمت سید خانه‌ای مقفل بوده، به توهم آن که مگر آن به وقوف وی بوده از شهر عذر خواستند. به جانب بلخ و سمرقند رفت.» (جامی، ۵۹۳)

اما این توهم حقیقتی دیگر را نیز در نهان داشت که همانا کثرت اصحاب و مریدان شاه قاسم انوار بود. (هدایت، ۱۳۸۲: ۸۹/۴)

گویا سرنوشت محتوم این دو شاه عارف آن بود که به جرم قبول عامه و کثرت مریدان و نیز به سبب حسد خانقاه‌داران عصر و سعایت آنان - که موجب ترس امیران تیموری از اقبال آنان می‌گردید - بخشی از عمر را در تبعید و هجرت سپری نمایند.

۳

به روایت تذکره‌نویسان و مقامات‌نگاران بین این دو شاه عارف مراودات و دیدارهایی رخ داده است. اولین دیدار مربوط است به دوران خردسالی شاه قاسم انوار؛ آن هنگام که شاه نعمت‌الله ولی پس از پایان تحصیل و علم‌آموزی از ناحیه‌ی مصر و حجاز راهی ایران شد و از طریق آذربایجان عازم فرارود گردید. وی هنگام حضور و عبور از «سراب» شاه قاسم انوار را - که هنوز کودکی خردسال بیش نبوده - دید و قابلیت و استعداد ذاتی وی را ستود. عبدالرزاق کرمانی که از مقامات نویسان مخلص شاه نعمت‌الله بوده، درباره‌ی این دیدار نوشته است:

«... در توجّه به مکه - یا معاودت - چون به سراب تبریز رسیده‌اند حضرت صاحب المقامات و الکرّامات، کاشف‌الاسرار، سیّد قاسم انوار را که در سنّه سبع و خمّسین و سبعمائه (= ۷۵۷ هجری) متولّد شده، در سن صغر به نظر کیمیا اثر حضرت مقدّسه آورده‌اند. آن حضرت می‌فرموده که جوانی به نظر من درآوردند که در سن ایشان [هم‌چو ایشان] انسان قابل نبوده، بلکه من به قابلیت او در روی زمین ندیده‌ام.» (ژان اوین، ۱۳۶۱: ۳۸)

عبدالرزاق کرمانی در بخش دیگری از مقامات خویش از حُسن نظر و توجّه ویژه‌ی شاه نعمت‌الله ولی به شاه قاسم انوار سخن به میان می‌آورد:

«حضرت کاشف‌الاسرار ... علی بن نصیر المشتهر فی الاقطار، قاسم الانوار، منظورِ نظرِ کیمیا اثر، آن صاحب خبرت و خبر (= شاه نعمت‌الله ولی) بوده و چنین منقول است که حضرت مقدّسه فرموده‌اند که: او فرزند حقیقی ماست.» (همان: ۶۵)

ناگفته نماند بنا به حکایتی که در جامع مفیدی نقل گردیده - و مؤلّف از آن به عنوان نقلی صحیح نام برده - شاه قاسم انوار در سفر بیت‌الله با شاه نعمت‌الله ولی همراهی داشته است و این دو شاه در سفر حجّ رفیق طریق یک‌دیگر گردیده‌اند. (همان: ۱۵۶)

اما بخشی دیگر از ارادت‌ها و مراودات‌های این دو شاه عارف مربوط است به نوع تعاملات نظام خانقاهی عصر و اشارت‌های تأییدآمیزی که شاه نعمت‌الله ولی نسبت به شاه قاسم انوار ابراز می‌داشته است.

بنا به برخی حکایات و مستندات، شاه نعمت‌الله ولی بعضی از مریدان خاص خویش را از جهت سیر آفاق و برای کسب مصاحبت و تربیت احوال نزد شاه قاسم انوار

می‌فرستاده و حواله‌ی ارشاد به وی می‌نموده است. از جمله‌ی این مریدان نظام‌الدین کیجی را می‌توان نام برد. وی از مریدان مخلص و بنام شاه نعمت‌الله بوده «و به امر وی چندگاهی به خدمت شاه قاسم انوار نیز مشرف شد.» میزان این ارادت‌ها و محبت‌ها آن‌گاه مشخص می‌شود که شاه نعمت‌الله به همین مرید مخلص کمال یافته در نزد شاه قاسم انوار وصیت می‌نماید تا او را بعد از وفات غسل دهد و بر وی نماز بگذارد.

(رف: معصوم علی‌شاه، ۱۳۷۴: ۵۵ - ۵۴، ژان اوبن، ۱۳۶۱: ۱۰۲ - ۱۰۱)

هم‌چنین شیخ مرشدالدین ابواسحاق بهرامی شیرازی (ف ۸۴۱ هجری) نیز از دیگر مریدان نامی شاه نعمت‌الله ولی است که به سفارش و نظر شاه مرشد مأمور به درک محضر و مصاحبت و تربیت شاه قاسم انوار می‌گردد. شیخ ابواسحاق فرصت و مدتی مدید را در مصاحبت شاه قاسم انوار گذرانید و قریب هفده سال در خانقاه وی به سر برد. (ژان اوبن، ۱۳۶۱: ۸۱)

البته شاه قاسم انوار نیز به شاه نعمت‌الله ولی ارادت و حسن نظر خاصی داشته است و حتی اگر از جلوه و جلای روایات و حکایات ارادت‌مندان‌هی مقامات نویسان و حکایت‌پردازان فاصله بگیریم، در مجموعه‌ی اشعار و آثار شاه قاسم انوار نیز نمونه‌هایی مغتنم و زیبا - و البته زلال و شاعرانه - از این ارادت‌ها را می‌یابیم که مشهورترین آن‌ها غزلی زیبا در نه بیت است که شاه قاسم انوار با احساس تمام در تعزیت و مرثیت شاه نعمت‌الله ولی سروده شده است. مطلع آن:

آن ماه مسافر سفری کرد ز کرمان «الله معک» گفت همه جان کریمان

(انوار، ۱۳۳۷: ۲۳۵)

این غزل در متون احوال و مقامات شاه نعمت‌الله ولی مورد توجه و نظر بوده است و عبدالرزاق کرمانی پس از ذکر بیت مطلع و نیز بیت پنجم آن:

ای جان جهان نقد تو در خانه‌ی خویش است زین حال چو خوش وقت شدی دست برافشان
نوشته است:

«و از این بیت مستفاد می‌شود که قایل (= شاه قاسم انوار) خود را وارث قلب و قدم

او (= شاه نعمت‌الله ولی) دانسته.» (ژان اوبن، ۱۳۶۱: ۶۸، معصوم علی‌شاه، ۱۳۷۴: ۱۵/۳)

۴

فارغ از این ارادت‌ها و مراودات، در گستره‌ی آثار و اقوال نیز بعضی از اشعار و سخنان این دو شاه به یکدیگر منسوب و ممزوج گردیده است، و اهل تحقیق در برزخ رد و یا انتساب بعضی از اشعار و سخنان به این دو شاه عارف‌اند. رباعی زیر از آن نمونه‌هاست:

مرا علمی که اندر سینه دادند یقین می‌دان که آن درسی ندادند
مرا سه حال حالی شد میسر که شیخ چله را درسی ندادند

این رباعی را در مجموعه اشعار شاه قاسم انوار و شرح احوال وی می‌یابیم.

(رف: کلیات قاسم انوار، ۱۳۳۷: ۳۳۶ و ۱۰۴)

و هم‌چنین در مقامات و اقوال و ترجمه‌ی احوال شاه نعمت‌الله ولی نیز این رباعی ذکر گردیده و به شاه نعمت‌الله نسبت داده شده است.

(ژان اوین، ۱۳۶۱: ۲۷۷؛ فرزام، ۱۳۷۴: ۳۱)

۵

بخشی دیگر از قرابت‌های فکری این دو شاه عارف مربوط است به اشعار آنان درباره‌ی اسرار و رموز حروف و نقطه؛ مباحثی که در عصر تیموری، پرداختن به آن می‌توانست از نشانه‌های مهم گرایش به آراء «حروفیّه» محسوب گردد.

این مباحث در اشعار و بعضی از ۱۱۴ رساله‌ای - به عدد سوره‌های قرآن - که به شاه نعمت‌الله ولی نسبت داده شده (ژان اوین، ۱۳۶۱: ۱۱۸) دیده می‌شود. رسایلی که حتی نام آنها بیان‌گر این توجه و موضوع است: «رساله در بیان معانی حروف»، «رساله‌ی رموز»، «رساله‌ی بیان مراتب حروف»، ... (فرزام، ۱۳۷۴: ۵۱۵) و نیز اشعاری هم‌چون:

نقطه‌ای دایره نمود و نبود بلکه آن نقطه دایره بنمود
نقطه در دور دایره باشد نزد آن کس که دایره پیمود
اول و آخرش به هم پیوست نقطه چون ختم دایره فرمود...

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۸۰: ۲۳۸)

در احوال و اشعار شاه قاسم انوار این نکته مشهورتر و بارزتر روی نموده است. اساساً این شاه عارف به سبب ارتباطش با «احمدلر» - کسی که به شاهرخ سوءقصد نمود و

معلوم گردید از مریدان فضل‌الله استرآبادی بوده و به حروفیان عصر سرسپردگی داشته - محکوم به ترک هرات گردید. (جامی، ۱۳۷۵: ۵۹۳، روملو، ۱۳۸۴: ۳۲۲/۱ - ۳۱۹) در دیوان قاسم انوار نیز اشعار بسیاری به چشم می‌خورد که نشان از این قرابت فکری دارد. از جمله:

گر تو را میل عالم جان است زاده‌ی ترک سین ساسان است
 از شهامت کمان بی‌زه را دو الف کن که کار آسان است
 بعد از آنت چو ماند نقطه‌ی روح باز ماندن نه کار مردان است
 نقطه را صفر ساز و ثانی شو تا بدانی که جمله سبحان است
 (انوار، ۱۳۳۷: ۳۳۶)

در گستره‌ی مناسبات خانقاهی نیز این دو شاه‌عارف، اشتراک‌نظرهای بسیاری داشته‌اند و شاید از همین رو مشایخ نقشبندی عصر - از امیر سیدکلال نقشبندی در سمرقند تا عبدالرحمان جامی در هرات - با نظر و روی‌کرد سلوکی و خانقاهی این دو شاه‌عارف در عناد و انکار بوده‌اند.

این دو شاه و پیروان آنان در منظر نگاه نقشبندیان - که نظام خانقاهی صاحب‌نام و مسلط عصر بوده‌اند - بیشتر به تهاون و اباحت منسوب بوده‌اند و گویا آن همه سعایت‌ها و نفی بلد کردن‌ها - که بیشتر به اهتمام و اصرار مشایخ نقشبندی صورت می‌گرفته - ریشه‌ای در اختلافات خانقاهی و ترس از اقبال عامه و کثرت مریدان این دو شاه بوده است.

این بغض و پرهیز نسبت به این دو شاه‌عارف به خوبی در قلمرو و اثر جامی در نفحات‌الانس پیداست. عبدالرحمان جامی با آن همه منزلت فرهیختگی و فرزاندگی در عصر خویش نتوانسته است تعصب خانقاهی و تباین مشرب تصوفی خود را نسبت به شاه نعمت‌الله پنهان دارد. در سراسر کتاب جامی (نفحات‌الانس، که به ذکر ۶۱۸ تن از مشایخ و عارفان پرداخته شده) هیچ ذکری از شاه نعمت‌الله ولی به میان نیامده است.

البته در نفحات الانس به شاه قاسم انوار و ذکر احوال وی پرداخته شده است ولی جامی در همین ذکر نیز از نقد تند و تعریض‌های بی‌پروا به پیروان شاه قاسم انوار و نظام خانقاهی (لنگری) وی فروگذار نکرده و اکثر آنان را از ربقه‌ی اسلام خارج می‌داند. بخشی از این تعریض‌ها و نقدهای جامی را از نظر می‌گذرانیم:

«... و بالجمله اهل روزگار در قبول و انکار وی (= شاه قاسم انوار) دو فرقه‌اند، و از وی دو اثر مانده است: یکی دیوان اشعار مشتمل بر حقایق و اسرار وی که انوار کشف و عرفان و آثار ذوق و وجه (متن: وجدان!) از آن ظاهر است؛ و دیگر: جماعتی که خود را منسوب به وی می‌دارند و مرید وی می‌شمارند. این فقیر (= جامی) بعضی از ایشان را دیده و احوال بعضی را شنیده، اکثر ایشان از ربقه‌ی دین اسلام خارج بودند و در دایره‌ی اباحت و تهاون به شرع و سنت داخل... و به مقتضای کرم ذاتی که [شاه قاسم انوار] داشته است، فتوحات و نذوری که می‌رسیده همه صرف لنگر می‌بوده، اصحاب نفس و هوا را مقصود آن‌جا حاصل بوده و مانعی نه. جماعتی از اهل طبع مجتمع شده بوده‌اند و از معارف وی سخنان می‌شنیده‌اند و از سر نفس و هوا در آن تصرف می‌کرده و آن را مقدمه‌ی اشتغال به مشتهیات نفس و اعراض از مخالفان هوا می‌ساخته و در وادی اباحت و تهاون به شریعت و سنت می‌افتاده و وی از این همه پاک!» (جامی، ۱۳۷۵: ۵۹۱-۵۹۰)

نگارنده بر این باور است که در سراسر نفحات الانس جامی هیچ نقد و تعریضی را در ذکر مشایخ و پیروان آنان به این صراحت و گزندگی نمی‌یابیم و جامی علاوه بر نقد پیروان شاه قاسم انوار به تعریض و کنایه - ابلغ من التصریح - بر شیوه‌ی خانقاهی (لنگری) و روش مریدپروری این شاه نیز انگشت نهاده است.

البته شعله‌ی این آتش عناد و خرده‌گیری‌ها به دامن شیوه‌ی خانقاهی و اسلوب تربیتی مریدان شاه نعمت‌الله ولی هم رسیده بوده، و آن شاه عارف نیز در معرض تعریض‌های رقیبان قرار گرفته است. عبدالرزاق کرمانی در تذکره‌ی خویش در مناقب شاه نعمت‌الله آورده است:

«گویند به عرض مقدّسه رسانیدند که از بعضی درویشان فتوری در روش شریعت یا قصوری در طرق طریقت واقع می‌شود. رخصت فرمایید که من تفحص کرده امر و نهی به جای آورم. آن حضرت فرمودند که: رندان نعمت‌اللهی را داروغه نمی‌باید.

و نیز منقول است که در وقتی یکی از تاج‌پوشان نعمت‌الله را طعنه به کبیره‌ای زده بودند و او را متهم به امری داشته، به طریق تعریض به عرض حضرت مقدسه رسانیدند که: مثل این مردم لیاقت ارادت شما را ندارند. آن حضرت فرمودند که بندگی خدا را می‌شایند و امتی محمد (ص) را سزاوارند، مریدی نعمت‌الله را چرا نشایند؟» (ژان اوبن، ۱۳۶۱: ۱۰۳)

از این ذکرها و تعریض چنین برمی‌آید که این دو شاه در مشرب و باور خانقاهی و اسلوب مرید پروری اشتراکات و هم‌گونی‌هایی داشته‌اند. شاید همین سعه‌ی صدر و پرهیز از زهدگرایی‌های خشک و ریاورزانه‌ی مرسوم - و شاید تسامح این شاهان عارف - سبب می‌شده است که عامه معرفت‌جو روی به آنان آرند و صیت شاهی آنان سراسر خراسان و فرارود را - که عرصه‌ی اقتدار اندیشه‌های نقشبندیه بوده - در نوردد و به چالش بکشد.

ناگفته نماند که اهتمام و هراس مشایخ نقشبندیه نیز بی‌سبب نبوده است. و بعضی اشارات تاریخی نشان از آن دارند که بعضی از ارادت‌مندان و مریدان نقشبندی هنگامی که به حلقه‌ی مصاحبت این شاهان عارف درمی‌آمده‌اند و با اندیشه‌ها و اسلوب خانقاهی و عرفانی آنان آشنا می‌شده‌اند، مجذوب و دل‌داده‌ی سلوک آنان می‌گردیده‌اند و خرجه می‌گردانیده‌اند. (رف: ژان اوبن، ۱۳۶۱: ۱۸۲ - ۱۸۱، فرزام، ۱۳۷۴: ۱۲۵-۱۲۴، پی‌نوشت)

نتیجه

- این دو شاه عارف در یک عصر و قلمرو عرفانی و خانقاهی می‌زیسته‌اند و بین آنان مراودات و مناسبات خانقاهی رایج بوده است.
- بین این دو شاه عارف از نظر باورهای خانقاهی و عرفانی اشتراکات و قرابت‌هایی قابل تأمل دیده می‌شود.
- اسلوب و منش خانقاهی آنان مورد پسند خاطر مشایخ متنفذ نقشبندی عصر نبوده است.
- هر دو شاه عارف در قلمرو تیموریان - و به سبب هراس آنان از کثرت مریدان و اقبال عامه - مجبور به ترک و سفر از شهر و دیار مألوف شدند.

پی‌نوشت‌ها

۱. لازم به ذکر است که تیمور به مشایخ صوفیه ارج می‌نهاد و به دیدار و ملاقات آنان می‌شتافته است. ملاقات ارادت‌مندان وی با «بابا سنگو» و «مولانا زین‌الدین ابوبکر تابیادی» (ف ۷۹۱ هجری) از جمله این ارادت‌ها و ملاقات‌هاست. (رف: جامی، علی اصغر حکمت، ۷ - ۶) البته با توجه به شواهد تاریخی و منابع موجود مسلماً ملاقات تیمور با شاه نعمت‌الله ولی برای تیمن و ارادت نبوده و بلکه بیشتر برای اخراج وی از حدود و قلمرو خویش - خاصه سمرقند - بوده است.
۲. در نفحات‌الانس ذکر و شرحی از شاه نعمت‌الله ولی نیست و فقط در ذیل ذکر و شرح احوال خواجه محمد پارسای بخاری (م ۸۲۲ هجری) جامی جمله‌ای از شاه نعمت‌الله ولی - بدون ذکر نام وی! - آورده است. آن عبارت و جمله چنین است: «و چون خیر ایشان (= خواجه محمد پارسا) که در مدینه‌ی رسول (ص) نقل کردند به بعضی از اکابر عجم (منظور شاه نعمت‌الله ولی است که جامی نامی از وی نبرده!) رسید، این عبارت فرمود که: هم آن‌جا یازید که از آن‌جا نازید.» (رف: نفحات‌الانس، ۱۳۷۵: ۸۳۸ و ۴۰۰)

فهرست منابع

- ۱- انوار، قاسم، ۱۳۳۷، کلیات، به تصحیح سعید نفیسی، تهران، کتابخانه‌ی سنایی.
- ۲- جامی، نورالدین عبدالرحمان، ۱۳۷۵، نفحات‌الانس، به تصحیح دکتر محمود عابدی، اطلاعات.
- ۳- حکمت، علی اصغر، ۱۳۶۳، جامی، انتشارات توس.
- ۴- ژان اوین، ۱۳۶۱، مجموعه در ترجمه‌ی احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی (مشمتمل بر سه رساله)، تهران، انجمن ایران‌شناسی فرانسه - کتابخانه‌ی طهوری.
- ۵- روملو، حسن بیگ، ۱۳۸۴، احسن التواریخ، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات اساطیر.
- ۶- سعدی، مصلح‌الدین، ۱۳۶۸، گلستان، به تصحیح دکتر غلام‌حسین یوسفی، انتشارات خوارزمی.
- ۷- شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۸۰، دیوان، با مقدمه‌ی سعید نفیسی، انتشارات نگاه.
- ۸- فرزام، حمید؛ ۱۳۷۴، تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نعمت‌الله ولی، انتشارات سروش.
- ۹- معصوم‌علی‌شاه (محمد معصوم شیرازی)، ۱۳۷۴، طرایق الحقایق، به تصحیح محمدجعفر محبوب، کتابخانه‌ی سنایی.
- ۱۰- هدایت، رضا قلی‌خان، ۱۳۸۲، مجمع الفصحا، به کوشش مظاهر مصفا، انتشارات امیرکبیر.